

## ماهیت مرگ مغزی و آثار فقهی و حقوقی آن

○ رضا محمدی کرجی<sup>۱</sup>

چکیده

آیا مرگ مغزی، مرگ محسوب می شود؟ اهمیت این بحث از آنجا ناشی می شود که موضوع احکام متعددی از قبیل ارث، عده، قصاص، دیه، بطلان و کالت و جواز ازدواج زوجه و... مرگ است و طبیعی است اگر فرد مبتلا به مرگ مغزی، مرده محسوب شود، این احکام مترتب می شود.

پیرو مصوبه مجلس شورای اسلامی در مورد مرگ مغزی، امروزه در بیمارستان های کشور از اعضای افراد دچار مرگ مغزی برای پیوند به بیماران دیگر استفاده می شود. در حالی که غالب فقها از جمله مقام معظم رهبری قطع اعضای رئیسه فرد دچار مرگ مغزی را جایز نمی دانند و حتی بعضی از فقها آن را قتل و موجب قصاص می دانند.

۱. طلبه درس خارج و کارشناس ارشد حقوق جزا.

علاوه بر آن، شورای نگهبان نیز، در سه مرحله مخالفت خود را با این مصوبه مجلس اعلام کرده است.

گرچه این بحث با این عنوان، سابقه چندانی در فقه ندارد، اما رگه‌هایی از آن در نوشته‌های گذشتگان دیده می‌شود. نویسندگان با توجه به اینکه این بحث، بحث موضوعی است و تشخیص آن در صلاحیت عرف خاص است، به واکاوی آرای فقها در این موضوع پرداخته است.

**کلیدواژه‌گان:** ماهیت مرگ مغزی، قطع اعضای رئیسه، حیات غیر مستقر، حیات مستقر.

مقدمه

به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت، حدود ۶۰ نفر نیازمند پیوند کلیه هستند و بیماران بسیاری نیازمند اعضای دیگر؛ مثل قلب و کبد و ... می‌باشند. از طرفی، هر فرد مبتلا به مرگ مغزی می‌تواند حداقل ۸ نفر نیازمند عضو را تأمین کند و در ایران افراد زیادی در سال دچار سکتة مغزی و یا ضربه مغزی می‌شوند که کلیه فعالیت‌های مغزی آنها متوقف شده، ولی قلب آنها توسط دستگاه‌های تنفس مصنوعی به فعالیت خود ادامه می‌دهد. این افراد می‌توانند منبع مناسب تهیه عضو برای نجات جان بیماران باشند. در یکی از استان‌های کشور ماهانه بین ۱۵ تا ۲۰ مرگ مغزی اتفاق می‌افتد که می‌توان جان ۱۲۰ تا ۱۶۰ نفر را نجات داد<sup>۲</sup>، که با تعمیم آن به استان‌های دیگر، ارقام قابل توجهی به دست می‌آید.

امروزه در بیمارستان‌های کشور با کسب اجازه از اولیای فرد دچار مرگ مغزی، از اعضای او از جمله اعضای ریسه (مثل قلب) برای پیوند به افراد نیازمند استفاده می‌کنند و تبلیغات وسیعی راجع به این کار و فضایل و ثواب و پاداش‌های آن صورت می‌گیرد.

۲. روزنامه کیهان، یکشنبه، ۲۵ آبان ۱۳۷۶، شماره ۱۶۰۸۴، ص ۱۱.

سؤال این است که آیا مرگ مغزی، مرگ محسوب می‌شود و قطع اعضای فرد دچار مرگ مغزی از نظر قانون و شرع چه حکمی دارد؟ در سال ۱۳۷۹، مجلس شورای اسلامی قانونی راجع به مرگ مغزی تصویب کرد که طبق این مصوبه، قطع اعضای فرد دچار مرگ مغزی برای پیوند به بیماران نیازمند، جایز است، در حالی که غالب فقها از جمله مقام معظم رهبری (مدظله)، قطع اعضای ریسه<sup>۳</sup> فرد دچار مرگ مغزی را جایز نمی‌دانند و حتی بعضی از فقها آن را جنایت عمدی می‌شمارند<sup>۴</sup> و احکام قتل عمد را بر آن بار می‌کنند<sup>۵</sup>. علاوه بر آن، شورای نگهبان که حافظ شریعت و قوانین است نیز، در سه مرحله مخالفت خود را با این مصوبه مجلس ارایه کرده است. (توضیحات بیشتر خواهد آمد).

مسئله مرگ مغزی، علاوه بر پیوند اعضا، دارای آثار دیگری نیز در فقه و حقوق است که در جای مناسب آن بیان خواهیم کرد.

### تعریف مرگ مغزی

صرف از کار افتادن فعالیت مغزی، مرگ مغزی نیست، بلکه گاه قسمتی از مغز از کار می‌افتد و گاه ساقه و هر دو نیمکره مغز از کار می‌افتند و کلیه فعالیت‌های مغز متوقف می‌شود و قابل بازگشت نیست؛ صورت اول همان اغما است و صورت دوم را مرگ مغزی می‌گویند که کلیه فعالیت‌های مغز متوقف شده است، ولی قلب

۳. منظور از اعضای ریسه، اعضای است که با قطع آن‌ها انسان فوت می‌کند؛ مانند قلب و کبد.

۴. آیه الله بهجت (ره)، گنجینه استفتائات قضایی (لوح فشرده مجموعه استفتائات قضایی مراجع عظام است که توسط قوه قضاییه از منابع معتبر تهیه شده است).

۵. آیه الله صافی گلپایگانی (حفظه الله)، (همان)، همچنین آیه الله فاضل لنکرانی (ره) می‌فرمایند: «بعید نیست که برداشتن قلب، صدق قتل عمدی کند و احکام آن مترتب شود» (همان).

هنوز فعالیت خود به خودی را ادامه می دهد و تنفس نیز با استفاده از دستگاه تنفس دهنده ادامه می یابد. افراد دچار مرگ مغزی در فواصل زمانی چند ساعت تا چند ماه نهایتاً دچار ایست قلبی و مرگ خواهند شد. از نظر دانش پزشکی امیدی به حیات عادی مجدد این افراد وجود ندارد.<sup>۶</sup>

### آثار فقهی و حقوقی مرگ مغزی

مسئله مرگ مغزی، علاوه بر بحث قطع و پیوند اعضا، دارای آثار فقهی و حقوقی بسیار دیگری است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱. ملکیت فرد مبتلا به مرگ مغزی و تصرف ورثه: آیا فرد دچار مرگ مغزی هنوز مالک اموال خود است یا مالکیت او زایل شده و اموال او بین ورثه تقسیم می شود؟

۲. بطلان یا عدم بطلان عقود اذنی؛ مثل مضاربه: بعضی از عقود مثل مضاربه، به اذن نیاز دارند و با فوت طرف عقد باطل می شود، حال اگر فردی که عقد مضاربه را انجام داده است، دچار مرگ مغزی شود، عقد او باطل می گردد؟

۳. بقا یا عدم بقای زوجیت و دیگر احکام مترتب بر آن: آیا با حادث شدن مرگ مغزی، رابطه زوجیت او و همسرش قطع می شود و همسر او بعد از گذشتن مدت عده می تواند با دیگری ازدواج کند و آیا در مدت مرگ مغزی، نفقه همسر بر او واجب است؟

۴. طهارت یا نجاست بدن فرد مبتلی به مرگ مغزی: آیا بدن چنین افرادی مردار محسوب شده و نجس است یا پاک می باشد؟

۵. غسل مس میت: در صورتی که پرستار یا فرد دیگری، بدن فرد مبتلا به مرگ مغزی را لمس کند، غسل مس میت بر او واجب می شود؟

۶. مجموعه مقالات و گفتارهای دومین سمینار دیدگاه های اسلام در پزشکی، ص ۲۱۳.

۶. قضای روزه: اگر شخصی مدتی در حالت اغما باشد نمازهایی که در این مدت فوت شده قضا ندارد ولی روزه‌های آن قضا دارد. آیا در مرگ مغزی نیز قضای روزه‌هایی که فوت شده‌اند، بر پسر بزرگتر او واجب است؟

۷. حفظ جان: آیا حفظ جان او و اتصال دستگاه‌های مختلف که بعضاً هزینه‌های سنگینی را بر او لیا تحمیل می‌کند، واجب است؟ و بعد از اتصال دستگاه‌ها، جدا کردن آن حرام است؟

۸. قصاص و دیه: مهم‌ترین این آثار، مسأله قصاص و دیه است؛ یعنی آیا قطع اعضای شخص دچار مرگ مغزی (مخصوصاً اعضای ریسه)، برای پیوند به دیگری موجب قصاص یا دیه می‌شود؟ و قطع اعضای ریسه او قتل محسوب می‌شود؟ به عبارت دیگر، در صورتی که کسی جنایتی عمدی یا غیر عمدی بر فرد دچار مرگ مغزی انجام دهد، احکام جنایت بر مرده بر عمل او بار می‌شود یا احکام جنایت بر زنده؟

مهم‌ترین مسأله‌ای که ارتباط بیشتری با بحث ماهیت مرگ مغزی دارد، قطع اعضای ریسه فرد مبتلا به مرگ مغزی (مثل قلب و کبد)، و جدا کردن دستگاه‌های نگه‌دارنده و تسریع در مرگ قطعی او است که باید آن را از دیدگاه فقه و حقوق بررسی کرده و ماهیت مرگ مغزی و رابطه آن با حیات و موت را تبیین کنیم؛ چرا که ریشه تمام آثار مذکور، مبتنی بر بحث ماهیت مرگ مغزی است؛ زیرا اگر ثابت شود که این افراد مرده یا در حکم مرده هستند، تمام آثار موت از قبیل جواز قطع اعضای ریسه (برای قایلین آن)، عدم مالکیت، انتقال اموال به ورثه، و جوب دفن و کفن و غسل مس‌میت و ... را خواهند داشت و اگر ثابت شود که این افراد زنده هستند، تمام آثار حیات را خواهند داشت؛ اگرچه بعضی از فقها در هر دو صورت نیز، نسبت به ترتب آثار تفصیل قائل شده‌اند.

## فتوای فقهای معاصر

از آنجا که مسأله مرگ مغزی جزو مسایل مستحدثه است، تنها فقهای معاصر در این زمینه فتوا دارند؛ اگر چه می توان ریشه های این بحث را در مباحثی که حیات غیرمستقر را مطرح کرده اند، جستجو کرد که به تفصیل آن خواهیم پرداخت. اما برای تبیین فتوای فقهای معاصر در مسأله مرگ مغزی، باید بین قطع اعضای غیر ریسه فرد دچار مرگ مغزی (مثل کلیه) و قطع اعضای ریسه او (اعضایی که قطع آنها موجب مرگ قطعی می شود) برای پیوند به دیگری، تفکیک قائل شویم؛ چرا که صورت دوم دارای اهمیت بیشتری است؛ زیرا اگر جایز نباشد، قتل محسوب شده و قصاص یا دیه را به دنبال خواهد داشت.

متأسفانه، در بعضی نوشته ها و محافل علمی، شاید به علت عدم تفکیک مذکور، نظرات علما را به صورت نادرست نقل کرده اند؛ به عنوان مثال، در مقاله ای<sup>۷</sup> نظر مقام معظم رهبری «دام ظلّه» را در مورد پیوند اعضای فرد دچار مرگ مغزی، چنین بیان کرده اند: «در صورت (توقف) نجات نفس محترمه ای بر آن، اشکال ندارد»، در این نقل هیچ گونه تفاوتی میان قطع اعضای ریسه و غیر ریسه قایل نشده اند و چنین وانمود می کنند که نظر مقام معظم رهبری «دام ظلّه»، در قطع اعضای ریسه نیز جواز است. دو نویسنده دیگر نیز با کنار هم آوردن نام مقام معظم رهبری «دام ظلّه» و حضرت امام «قدس سرّه» در این مسأله، وانمود می کنند که نظر آنها یکی است و هر دو قائل به جواز هستند<sup>۸</sup> در حالی که مقام معظم رهبری «دام ظلّه»، در یک استفتاء کتبی در سال ۱۳۷۹ هـ. ش چنین فرموده اند<sup>۹</sup>:

۷. مجموعه مقالات و گفتارهای سومین همایش دیدگاه های اسلام در پزشکی، ص ۲۲۲.

۸. مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق و مجموعه مقالات و گفتارهای سومین همایش دیدگاه های اسلام در پزشکی، ص ۲۳۸.

۹. استفتاء کتبی، شماره ۵۱۳۷۸ تاریخ ۶/۱۰/۷۹ کپی این نامه نزد نگارنده موجود است.

س: قطع اعضای ریبسه از شخصی که دچار مرگ مغزی شده است در

صورت های زیر چه حکمی دارد؟

۱. مغز از کار افتاده ولی قلب همچنان کار می کند و حیات نباتی ادامه دارد؟

۲. مغز و قلب صد درصد از کار افتاده ولی به کمک دستگاه تنفسی حیات

نباتی ادامه دارد؟

جواب: بسمه تعالی، اگر قطع موجب مرگ او نیست و حفظ نفس محترمی

موقوف بر آن باشد، مانع ندارد.

روشن است که در نقل مذکور، جمله شرطیه در اول عبارت را حذف کرده اند

در حالی که تمام مطلب در همین جمله است؛ زیرا جواز قطع اعضا را مشروط به

این کرده اند که سبب مرگ نشود، یعنی ظهور کلام ایشان مخصوصاً با توجه به

تصریح ایشان در پاسخ به سؤال دیگری در مورد مرگ مغزی که گفته اند: «با صرف

مرگ مغزی، مردن صدق نمی کند والله العالم»<sup>۱۰</sup> این است که فرد دچار مرگ

مغزی مرده محسوب نمی شود. به همین دلیل، جواز قطع اعضای او را به عدم

مرگ او مشروط کرده اند. بنابراین، قطع اعضای ریبسه وی جایز نخواهد بود؛ چرا

که سبب مرگ او می شود.

همچنین در کتاب «اجوبه الاستفتاءات» مسأله ۱۲۹۲ در پاسخ به سؤالی راجع

به استفاده از اعضای افراد دچار مرگ مغزی به این مطلب تصریح می فرمایند:

اگر استفاده از اعضای بدن بیمارانی که در سؤال توصیف شده اند برای

معالجه بیماران دیگر باعث تسریع در مرگ و قطع حیات آنان شود، جایز

نیست. در غیر این صورت، اگر عمل مزبور با اذن قبلی وی صورت بگیرد

و یا نجات نفس محترمی متوقف بر آن عضو مورد نیاز باشد، اشکال ندارد.

مقام معظم رهبری در پاسخ به استفتایی در مورد مرگ مغزی چنین می فرماید:

۱۰. گنجینه استفتاءات قضایی.

در فرض سؤال، استفاده از اعضای بدن موصوف در صورتی که نجات نفس محترمه متوقف بر آن باشد، اشکال ندارد.

اما سؤال کننده در تبیین موضوع به صورتی مسأله را مطرح کرده است که این جواب را می‌طلبد؛ زیرا مرگ فرد را قطعی تلقی کرده و احتمال بازگشت را کاملاً منتفی فرض می‌کند و می‌گوید: «در این گونه موارد احتمال بازگشت فعالیت‌های مورد اشاره مطلقاً وجود ندارد و ...» به همین دلیل، در پاسخ با دو عبارت (در فرض سؤال) و (بدن موصوف) تأکید می‌کنند که این پاسخ کاملاً ناظر به این سؤال است و عمومیت ندارد. علاوه بر این که این مطلب با توجه به استفتائات دیگری که از ایشان نقل شد، به وضوح قابل دریافت است.

بنابراین، طبق نظر مقام معظم رهبری (مدّ ظلّه) چنین افرادی مرده محسوب نمی‌شوند و قطع اعضای ریسه آنها (اعضایی که قطع آن‌ها موجب مرگ قطعی فرد می‌باشد)، جایز نیست، و نظر غالب فقهای معاصر نیز همین است. آیات عظام گلپایگانی، فاضل لنکرانی (ره)<sup>۱۱</sup>، بهجت<sup>۱۲</sup> (ره)، صافی گلپایگانی<sup>۱۳</sup> (دام ظلّه)، تبریزی<sup>۱۴</sup> (ره)، سیستانی (دام ظلّه)<sup>۱۵</sup>،<sup>۱۶</sup> و منتظری (ره)<sup>۱۷</sup> همگی بر این نظر هستند.

۱۱. جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۱۲، س ۲۱۴۱.

۱۲. گنجینه استفتائات قضایی.

۱۳. همان.

۱۴. همان.

۱۵. همان.

۱۶. آیات عظام بهجت (ره) و صافی (حفظه الله) و تبریزی (ره) و سیستانی (حفظه الله) به صورت مطلق فرموده‌اند که جایز نیست و بین اعضای ریسه و غیر آن‌ها تفصیل قایل نشده‌اند، برای مشاهده تصویر دست خط مهور ایشان مراجعه شود به: (فتاحی معصوم، سید حسین، مجموعه مقالات و گفتارهای دومین سمینار دیدگاه‌های اسلام در پزشکی، ص ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶).

۱۷. حبیبی، حسین، مرگ مغزی و پیوند اعضا، ص ۲۱۲.



تنها دو نفر از فقهای فعلی قایل به جواز هستند که عبارت اند از: آیات عظام مکارم شیرازی (دام ظلّه) ۱۸ و موسوی اردبیلی (دام ظلّه) ۱۹ که جواز را مشروط به شرایطی می دانند؛ از جمله این که اولاً، مرگ مغزی قطعی و غیر قابل برگشت باشد و ثانیاً، نجات جان مسلمان دیگری منحصر به پیوند این عضو باشد. بنابراین، طبق نظر این دو بزرگوار نیز، تا شرایط مذکور احراز نشود، قطع اعضا جایز نیست. البته، آیه الله نوری همدانی نیز در یک استفتا، قطع اعضا را با اذن قبلی و وصیت صاحب عضو جایز شمرده اند و در جای دیگر می فرمایند چنین شخصی مرده محسوب نمی شود.

بعضی نقل می کنند که حضرت امام خمینی (قدس سره) و آیت الله خویی (ره) ۲۰ قایل به جواز بوده اند در حالی که پاسخ آیت الله خویی (ره) به یک استفتا خلاف این را می رساند. متن استفتا به این شرح است:

«سؤال: اگر طیب در اعاده نبض قلبی که از حرکت ایستاده است موفق شود ولی معلوم شود که مرگ مغزی صورت گرفته و حیات او مانند حیات نبات است و فقط با دستگاه تنفس مصنوعی و داروها ادامه دارد، به طوری که اگر دستگاه ها و داروها لحظه ای قطع شوند، قلب نیز مانند مغز از کار می افتد، آیا می توان دستگاه تنفس را از او جدا کرد؟ اگر برای جدا کردن دستگاه، اضطرار پیش بیاید مثلاً مریض دیگری وجود داشته باشد که انتظار بهبودی او می رود و شدیداً محتاج به این دستگاه است و اگر این دستگاه به او وصل نشود می میرد، آیا می توان در این صورت دستگاه را از مریض اول جدا و به این مریض وصل کرد؟  
 آیت الله خویی (ره):

۱۸. مجموعه استفتائات جدید، ص ۴۸۴، س ۱۵۷۷.

۱۹. گنجینه استفتائات قضایی.

۲۰. مرگ مغزی و پیوند اعضا، ص ۱۹۰.

در مورد سؤال فی نفسه قطع دستگاه جایز نیست، ولی اگر تراحم با اهم پیش بیاید همانطور که در سؤال فرض کرده اید، اهم مقدم می شود<sup>۲۱</sup>.

واضح است که نظر ایشان، عدم جواز قطع دستگاه ها و داروها از شخص دچار مرگ مغزی است و در نتیجه، به طریق اولی قطع اعضای رییسه او مانند قلب و کبد نیز حرام خواهد بود اما اینکه فرمود در صورت تراحم، اهم مقدم می شود، منظور از این تراحم، تراحم بر سر استفاده از دستگاه است (همانطور که در سؤال تصریح شده است)، نه استفاده از اعضای یکی برای نجات جان دیگری؛ یعنی وقتی یک دستگاه بیشتر وجود نداشته باشد و دو نفر همزمان به آن دستگاه احتیاج داشته باشند که درصد بهبودی یکی از آنها بسیار ضعیف و نزدیک به صفر باشد، در این صورت نفر دیگر در استفاده از دستگاه مقدم می شود، اما این به آن معنا نیست که اگر یکی از آن دو نفر نیازمند عضوی مانند قلب باشد، می توان قلب نفر دیگر را که دچار مرگ مغزی شده، از او جدا کرد و به نفر اول پیوند زد.

در مورد استفتای حضرت امام خمینی «قدس سره» نیز، اینجانب پس از جستجو در کتب و عدم دست یابی به سند معتبری در این زمینه، با مراجعه به مرکز نشر آثار امام و جستجو در بیش از چهارده هزار استفتای ایشان چیزی نیافتم. بر فرض که چنین

۲۱. «إذا نجح الطبيب في إعادة النبض للقلب المتوقف عن الحركة ولكن تبين بطرق التشخيص أن المخ قد مات، فتكون حياة المريض كحياة النبات فلا تبقى هذه الحياة إلا تحت جهاز التنفس الصناعي والادوية والمغذيات، بحيث لو فصل عنها الجسد لحظة لتوقف قلبه عن النبض أيضاً ومات كالمخ، فهل يجوز هنا إيقاف جهاز التنفس عنه؟ وإذا اضطر لذلك بحيث كان عنده مريض آخر يتوقع شفاؤه وهو محتاج جداً لذلك الجهاز بحيث إذا لم يعط الجهاز يموت فهل يجوز نقله من المريض السابق لهذا أم لا؟

الخوئي: في مورد السؤال لا يجوز الايقاف في حد نفسه، ولكن إذا زاحم الأهم كما فرضتم قدم الأهم.

التبریزی: إذا أحرز ما ذكرتم في الفرض فلا يجب الاستمرار على وضع الجهاز. (صراط النجاة، دفتر نشر برگزیده، قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۱، ص ۳۴۹، سؤال ۹۶۱).

استفتایی وجود داشته باشد، نیز باید دقیقاً سؤال و جواب بیان شود تا معلوم شود که آیا ایشان نسبت به قطع اعضای ریسه هم قائل به جواز بوده اند یا خیر؟

سعی و تلاش برخی برای جایز نشان دادن قطع اعضای فرد دچار مرگ مغزی، به این سبب است که می خواهند به مقتضای ادله احتیاط در دماء و نفوس، جان بیماران محتاج به عضو را نجات دهند در حالی که این احتیاط شامل هر دو طرف قضیه می شود؛ زیرا در مورد شخص دچار مرگ مغزی هم احتیاط در دماء و نفوس را باید مراعات کرد. یکی از این نوع تلاش ها این است که علی رغم فتوا به حرمت، سعی در مخدوش جلوه دادن سؤال و ناقص بودن آن می کنند. به این عبارت در مورد فتوای آیه الله فاضل لنکرانی مبنی بر عدم جواز قطع اعضای شخص دچار مرگ مغزی، توجه کنید:

استفتا کننده در موضوع شناسی مسأله، به علت کار کردن قلب اشاره نکرده و فقط گفته موقتی است و حال آن که شایسته بود بگوید کار قلب به وسیله دارو ادامه دارد و حرکات قلب مصنوعی است و از مغز فرمان نمی گیرد، به همین دلیل این فقیه بزرگوار فرموده است برداشتن اعضا مشکل است... ۲۲.

این توجیه در حالی است که بر فرض که آیه الله فاضل لنکرانی (ره) هیچ گونه اطلاعی راجع به مرگ مغزی نداشته باشد، در متن استفتا علاوه بر توضیح کامل نسبت به وضعیت مرگ مغزی، با عباراتی مانند: «ضربان خود کار قلب» و «ضربان به کمک دستگاه تنفس مصنوعی»، به مطلب مورد نظر کاملاً تصریح شده، در این استفتا چنین آمده است:

تعدادی از بیماران به دلیل ضایعات مغزی غیر قابل بازگشت و غیر قابل جبران، فعالیت های قشر مغز خود را از دست داده، در حالت اغمای کامل

۲۲. معاونت آموزش قوه قضاییه، سلسله پژوهشهای فقهی - حقوقی (۱۴) پیوند اعضای بدن انسان، نشر قضا، چاپ اول، قم، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۴۱.

بوده و به تحریکات داخلی و خارجی پاسخ نمی دهند، ضمناً فعالیت های ساقه مغز خود را نیز از دست داده، فاقد تنفس و پاسخ به تحریکات متفاوت نوری و فیزیکی می باشند. در این گونه موارد، احتمال بازگشت فعالیت های مورد اشاره، مطلقاً وجود ندارد. بیمار دارای ضربان خودکار قلب بوده که ادامه این ضربان هم موقتی و تنها به کمک دستگاه تنفس مصنوعی به مدت چند ساعت و حداکثر چند روز مقدور می باشد. این وضعیت در اصطلاح پزشکی «مرگ مغزی» نامیده می شود. از طرفی، نجات جان عده دیگری از بیماران منوط به استفاده از اعضای مبتلایان به مرگ مغزی است. با عنایت به این که این اشخاص فاقد تنفس، شعور، احساس و حرکت ارادی هستند و هیچ گاه حیات خود را باز نمی یابند، مستدعی است ارشاد فرمایید:

۱. آیا در صورت احراز شرایط فوق، می توان از اعضای افراد مبتلا به مرگ مغزی برای نجات جان بیماران دیگر استفاده کرد؟  
۲. ....

پاسخ: برداشتن اعضای افرادی که به علت سکنه مغزی یا تصادف، از لحاظ پزشکی امیدی به زنده ماندن آنان نیست، ولی قلب آنها از کار نیفتاده است، مشکل است، خصوصاً قلب را که هنوز از کار نیفتاده، اگر بردارند بعید نیست که صدق قتل کند، ولی نسبت به سایر اعضا اگر حفظ جان مسلمانی متوقف بر برداشتن آنها باشد، (و راه منحصر به آن باشد<sup>۲۳</sup>) مانعی ندارد.<sup>۲۴</sup>

۲۳. عبارت (و راه منحصر به آن باشد) در تصویر متن دستخط ایشان در آدرس ذیل موجود است: (فتاحی معصوم، سید حسین، مجموعه مقالات و گفتارهای دومین سمینار دیدگاه های اسلام در پزشکی / برگزار شده در دانشگاه علوم پزشکی مشهد، دانشگاه علوم پزشکی مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ش، ص ۷۶۲).

۲۴. فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۱۲، سؤال ۲۱۴۱.

چنان که اشاره شد، غالب فقها با قطع اعضای ریبسه فرد دچار مرگ مغزی که موجب مرگ قطعی او می شود، مخالفند.

بنابراین، حتی با فرض این که قانون استفاده از اعضای فرد مبتلا به مرگ مغزی مشکلی نداشته باشد (که بحث آن در همین مقاله خواهد آمد)، باز هر یک از مکلفین باید طبق وظیفه شرعی و طبق نظر مرجع تقلید خود عمل کند که در این صورت غالب افراد نمی توانند اجازه قطع اعضای ریبسه خود یا مولی علیه خود را بدهند و غالب پزشکان نیز نمی توانند این عمل را انجام دهند.

#### بررسی فقهی

از آنجا که این بحث از مباحث مستحدثه محسوب می شود، در کتب فقهی چیزی با عنوان مرگ مغزی یافت نمی شود اما می توان در میان بعضی از مباحث، ریشه هایی از آن یافت.

همان طور که گذشت، اگر ثابت شود مرگ مغزی نوعی از حیات است، احکام و آثار حیات را خواهد داشت و اگر ثابت شود جزو مرگ است، احکام مرده بر فرد دچار مرگ مغزی بار می شود، بنابراین، باید ماهیت مرگ مغزی روشن شود.

آیا تشخیص اینکه چنین فردی مرده محسوب می شود یا زنده، به عهده فقیه است یا عرف و اگر به عهده عرف است، منظور عرف خاص است یا عرف عام؟  
 بنابراین، باید مسأله را از طریق تعیین ماهیت مرگ مغزی پی بگیریم و مشخص کنیم که حالت مرگ مغزی نوعی از حیات است یا نوعی از مرگ؟  
 برای روشن شدن این امر، ابتدا باید مفهوم «حیات» و «مرگ» در فقه مورد بررسی قرار بگیرد.

## مفهوم حیات

مفهوم «حیات» در تعبیرات بعضی از فقها به دو نوع تقسیم شده است: حیات مستقر و حیات غیر مستقر.

منظور از حیات مستقر، حیاتی است که ثبات و دوام دارد، برخلاف حیات غیر مستقر که تعریف‌ها و ملاک‌های مختلفی برای آن ذکر شده است و به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

بنابراین، زندگی حیوان و انسان از سه حال خارج نیست یا حیات مستقر دارد و زنده است، یا حیات غیر مستقر دارد و یا مرده است. تمام بحث‌ها و بررسی‌ها در مورد صورت دوم (حیات غیر مستقر) است که اگر ملحق به زنده شود، احکام زنده بر آن بار خواهد شد و اگر ملحق به مرده شود، احکام مرده را خواهد داشت. در این مورد بعضی از فقها حیات غیر مستقر را ملحق به مرگ کرده‌اند و بعضی دیگر آن را ملحق به زنده دانسته و آثارش را بر آن حمل می‌کنند.

ابتدا باید ماهیت حیات غیر مستقر و سپس مرگ را بررسی کنیم و ببینیم چه ملاک‌هایی برای تشخیص آنها وجود دارد، سپس دو دیدگاه مذکور و نظرات علما را در این زمینه، واکاوی خواهیم کرد.

## تعیین ملاک حیات غیر مستقر

در علم پزشکی، ملاک‌هایی برای تعیین حیات یا مرگ وجود دارد که به اندازه کافی در مقالات و کتب مربوطه ذکر شده است و نیاز به تکرار آنها نیست؛ زیرا در مفروض ما (چنان که در همین مقاله به اثبات خواهد رسید)، ملاک‌هایی که پزشکان برای تشخیص حیات و مرگ ارائه می‌دهند، از نظر فقهی معتبر نیست؛ زیرا تشخیص به عهده آنها نیست. بنابراین، ناگزیر باید ببینیم در فقه چه ملاک‌هایی برای این امر مطرح شده است؟

فقها ملاک‌های مختلفی را برای تشخیص حیات مستقر از غیر مستقر در مورد

حیوان و جنین و انسان ذکر کرده اند که به بررسی آنها می پردازیم:

الف) ملاک حیات غیر مستقر در جنین

۱- عدم استهلال (سروصدای) نوزاد. ۲۵

۲- حرکت مرده و ذبح شده را داشته باشد. ۲۶

ب) ملاک حیات غیر مستقر در حیوان

اگر چه بعضی از ملاک های حیات غیر مستقر در بحث تذکبه حیوان ذکر شده است، ولی ممکن است ملاکی کلی برای تشخیص حیات غیر مستقر در حیوان و انسان باشند.

۱- عدم حرکت دم و چشم و حرکت سریع پاها ۲۷، ۲۸.

۲- کمتر از یک روز زنده است. ۲۹، ۳۰.

۳- کمتر از نصف روز زنده است ۳۱.

۴- عدم «اضطراب» و عدم حرکت دم و چشم و دست و پا نزدن ۳۲.

۵- حلقوم آن قطع شده باشد و یا قلب و یا شکم آن شکافته شده باشد ۳۳.

۲۵. مبسوط، ج ۴، ص ۱۲۴.

۲۶. همان.

۲۷. خلاف، ج ۶، ص ۱۴.

۲۸. مبسوط، ج ۶، ص ۲۵۹، وسیله ابن حمزه، ص ۳۵۶، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۷۳۸،

قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۳۱۴، مسالک الافهام، ج ۱۱، ص ۴۴۳.

۲۹. سرائر، ج ۳، ص ۹۶؛ شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۷۴۱.

۳۰. قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۳۲۲، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، ج ۴، ص ۱۳۶،

البته لازم به ذکر است که این کتب، حیات مستقر را به معنی زنده ماندن یک و دو و چند روز

دانسته و در مورد حیات غیر مستقر فرموده اند: فردی که به زودی خواهد مرد و ظاهراً

منظورشان به مقدار کمتر از یک روز است.

۳۱. شرح لعمه، ج ۷، ص ۲۰۲؛ تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۲، ص ۱۵۶.

۳۲. کشف الرموز، ج ۲، ص ۳۵۶.

۳۳. ریاض المسائل، ج ۲، ص ۲۶۸.

برای هیچ یک از ملاک‌ها دلیلی ذکر نشده است و هیچ ملازمه‌ای بین این موارد و ثبوت حیات غیر مستقر نیست، به همین سبب، صاحب کشف اللثام می‌گوید: «هیچ مستندی برای این موارد پیدا نکردیم»<sup>۳۴</sup>. به همین علت است که مرحوم مجلسی در بحار الانوار می‌فرماید:

علی الظاهر این (اشترای استقرار حیات در تذکیه) از اهل سنت گرفته شده

است و در اخبار هیچ اثری از آن نیست. <sup>۳۵</sup>

ج) ملاک حیات غیر مستقر در انسان

۱- نطق و حرکت و ادراک اختیاری نداشته باشد<sup>۳۶</sup>.

اگر نداشتن نطق و حرکت و ادراک ملاک باشد، باید بگوییم کسی که در حالت اغما است نیز، حیات غیر مستقر دارد، در حالی که چنین نیست.

۲- ضربه‌ای بزند که یقیناً شخص بعد از یکی دو لحظه بمیرد، اینجا می‌گویند او را کشته است<sup>۳۷</sup>.

خود مرحوم نراقی به این تعریف اشکال می‌کند که این یک نوع مجاز است و منظور این است که او را در شرف مرگ قرار داده است و قطعاً خواهد مرد نه اینکه واقعاً او را کشته است. <sup>۳۸</sup>

۳- حیاتی است که از استقرار خود متزلزل شده و شروع به از بین رفتن کرده است اگر چه مقدار کمی از آن باقی مانده باشد<sup>۳۹</sup>.

۳۴. کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳۵. کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳۶. جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۵۸.

۳۷. مستند الشیعه، مرحوم نراقی، ج ۱۵، ص ۳۵۰.

۳۸. همان.

۳۹. همان.



مرحوم نراقی می‌فرماید: چون در دو روایت ابی بصیر، موت و عدم موت ملاک قرار داده شده و مسلماً همین که مطلق حیات باقی باشد، موت صدق نمی‌کند، لذا این ملاک (که حیات متزلزل شده باشد و شروع به از بین رفتن کرده باشد)، ملاک خوبی برای تشخیص حیات غیر مستقر نیست.

۴- عدم اکل و شرب و عدم تکلم.

محقق حلی<sup>۴۰</sup> می‌فرماید: این ملاک صحیح نیست؛ زیرا گاهی حیات فردی غیر مستقر است ولی تکلم می‌کند و یا اکل و شرب دارد.

۵- نداشتن رمق<sup>۴۱</sup>.

این ملاک نیز ملاک خوبی نیست؛ چون حد و مرز رمق داشتن یا نداشتن معلوم نیست. رمق واژه‌ای مشکل است و لذا نمی‌تواند ملاک قرار گیرد.

همان‌طور که گذشت، هیچ‌یک از این ملاک‌ها مستند نیستند و نمی‌توانند معیار تشخیص حیات غیر مستقر باشند. بنابراین با این معیارها نمی‌توان گفت که مرگ مغزی جزو حیات غیر مستقر است یا نوعی از مرگ است. برای حل این مسأله ناگزیر سراغ علامت‌های مرگ در روایات و کلام فقها می‌رویم.

#### علامت‌های مرگ

در فقه، علامت‌هایی را برای تشخیص مرگ بیان کرده‌اند که اگر هر فردی از جمله شخص دچار مرگ مغزی این علامت‌ها را نداشته باشد، زنده محسوب می‌شود؛ از جمله مرحوم صاحب جواهر<sup>۴۲</sup> به نقل از بعضی اصحاب، علامت‌هایی

۴۰. المعتبر فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۳۱۳.

۴۱. همان.

۴۲. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۲۴ و ۲۵.

را برای مرگ بیان می‌کند که عبارت‌اند از: «شل شدن پاها، جدا شدن کفین، کشیدگی پوست صورت، افتادگی گیجگاه، از بین رفتن نور از سفیدی و سیاهی چشم، قطع تنفس و از بین رفتن نبض».

در روایات نیز علامت‌هایی را برای تشخیص مرگ ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از: تغییر بدن و بوی تعفن آن<sup>۴۳</sup>، بالا آمدن چشم<sup>۴۴</sup>، دوخته شدن لبها<sup>۴۵</sup>، و گشاد شدن سوراخ بینی<sup>۴۶</sup>.

#### بررسی علامت‌های مرگ

با توجه به علامت‌های متفاوتی که در روایات و زبان فقها ذکر شده است و غالباً هم علامت‌های همیشگی مرگ نیستند، می‌توان نتیجه گرفت که همه این موارد، علامت‌های غالبی مرگ هستند و ملاک اصلی، همان علم به مرگ است، همان‌طور که امام صادق(ع) در روایتی به صورت صریح ملاک بودن «علم به مرگ» را این‌گونه بیان می‌فرماید: «غریق را باید نگه‌دارید تا تغییر کند و یقین کنید که مرده است سپس او را غسل و کفن کنید»<sup>۴۷</sup>.

مرحوم صاحب‌جواهر و بعضی دیگر نیز همین ملاک را قبول می‌کنند و باقی ملاکها را ملاک غالبی می‌دانند<sup>۴۸</sup>.

بعد از بیان ملاک‌های حیات غیر مستقر و مرگ باید دید که حیات غیر مستقر

۴۳. الاحتجاج، ج ۲، ص ۹۷.

۴۴. کافی، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۱۶.

۴۵. همان.

۴۶. همان.

۴۷. وسائل الشیعه، ج ۲، ب ۴۸ از ابواب احتضار، ح ۴.

۴۸. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۲۵، الفقه و مسائل طبیه، ص ۱۵۱، معتبر، تذکره.

احکام مرگ را دارد یا احکام حیات بر آن بار می شود؟ همان طور که پیشتر ذکر شد، در این مورد دو دیدگاه وجود دارد که به بررسی آنها می پردازیم:

دیدگاه اول: الحاق حیات غیر مستقر به مرگ

غالب فقها مفهوم «حیات غیر مستقر» را در مورد جنین یا حیوان و یا انسان مطرح کرده و احکام و آثار مرگ را بر آن مترتب کرده اند که در سه بخش به بیان آنها می پردازیم:

الف) مفهوم حیات غیر مستقر در انسان

فقها در بخش های مختلفی، مفهوم حیات غیر مستقر را در مورد انسان به کار برده و آثار مرگ را بر آن مترتب کرده اند که به آن موارد اشاره می کنیم:

یکی از آن موارد، بحث قتل است. اگر شخصی نسبت به دیگری مرتکب جنایتی شود که او را در حکم مرده قرار دهد، سپس شخص دیگری تیر خلاص را به او بزند، فقها شخص اول را قاتل محسوب کرده اند؛ زیرا دومی بر کسی جنایت انجام داده است که به تعبیر فقها حیاتش غیر مستقر بوده و گویا جنایت را بر مرده انجام داده است. مرحوم شیخ<sup>۴۹</sup> همین فرع را مطرح کرده و می فرماید:

اولی او را در حکم مذبح قرار داده و حیات او غیر مستقر شده و دومی جنایت را بر میت انجام داده است؛ (لأنه أئلف میتاً).

پس از شیخ، قاضی ابن براج<sup>۵۰</sup>، محقق حلی<sup>۵۱</sup>، علامه حلی<sup>۵۲</sup>، شهید

۴۹. مبسوط، ج ۷، ص ۱۹.

۵۰. المهدب، ج ۲، ص ۴۶۴.

۵۱. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۹۷۶.

۵۲. قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۵۸۸ و ۶۹۹؛ تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۲، ص ۲۷۸؛ ارشاد

الأذهان، ج ۲، ص ۲۳۴.

ثانی<sup>۵۳</sup>، فاضل هندی<sup>۵۴</sup> و صاحب جواهر<sup>۵۵</sup> نیز، آن را مطرح کرده‌اند و همگی اتفاق نظر دارند که جنایت جانی دوم، قتل محسوب نمی‌شود و قصاص ندارد، بلکه دیه جنایت بر میت به عهده اوست؛ زیرا مجنی<sup>۵۶</sup> علیه حیات غیر مستقر داشته است.

اینها در مورد جنایت بر شخصی بود که بر اثر جنایت شخص دیگر، حیات مستقر خود را از دست داده است، اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا جنایت بر مریضی که خودش بر اثر بیماری یا حادثه‌ای، نه بر اثر جنایت دیگر مشرف به موت شده است نیز همین حکم را دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا حیات مریض مشرف به موت نیز حیات غیر مستقر است؟

مرحوم علامه، اول کسی است که این فرع را مطرح می‌کند و کشتن او را موجب قصاص می‌داند و می‌فرماید: «ولو قتل مریضاً مشرفاً وجب القود»<sup>۵۶</sup>.

به نظر می‌رسد که مریض مشرف به موت نیز دو حالت دارد؛ یا وضعیت او در حدّی است که حیاتش غیر مستقر است و یا به این حد نرسیده و حیاتش مستقر است که فقط در صورت دوم، کشتن او قتل محسوب می‌شود، چنانکه مرحوم صاحب جواهر<sup>۵۷</sup> به آن معتقد است، ولی مرحوم فاضل هندی خلاف این نظر را دارد و حتی در صورتی که مریض مشرف به موت، حیات غیر مستقر داشته باشد نیز، کشتن او را قتل می‌داند<sup>۵۸</sup>. مرحوم صاحب جواهر، حالت مذبوح را حیات غیر مستقر می‌داند که لاجرم نطق و حرکت اختیاری و ادراک ندارد و از اشکالی که بر

۵۳. مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۹۲.

۵۴. کشف اللثام، ج ۲، ص ۴۴۱.

۵۵. جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۵۸.

۵۶. قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۵۹۳.

۵۷. جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۵۸ و ۵۹.

۵۸. کشف اللثام، ج ۲، ص ۴۴۵.

فاضل هندی وارد می کند معلوم می شود که در نظر ایشان وضعیت حیات غیر مستقر، وخیم تر از مریض مشرف به موت است. ایشان چنین می فرماید:

با فرض این که مریض استقرار حیات نداشته باشد، قصاص وجهی ندارد و عجیب است از فاضل هندی که می گوید چنین شخصی ممکن است بهبود یابد؛ چرا که در این حالت دیگر مریض بهبود نمی یابد<sup>۵۹</sup>.

بنابراین، می توان چنین نتیجه گرفت که ملاک در صدق قتل، از بین بردن استقرار حیات است.

ممکن است گفته شود که علت قاتل بودن جانی اول در مثال های مذکور، از بین بردن حیات مستقر نیست؛ زیرا این ادعایی بی دلیل است، بلکه علت آن اقوی بودن سبب است؛ یعنی چون جانی اول سبب قوی تری از جانی دوم است و مجنی علیه را مانند مذبح قرار داده است و عرف، قتل را به اولی نسبت می دهد، او را قاتل محسوب می کنیم نه اینکه چون حیات مستقر را از بین برده است. اگر این نظریه صحیح باشد، ممکن است در مواردی، از بین بردن حیات غیر مستقر نیز قتل محسوب شود.

ولی هیچ یک از فقها<sup>۶۰</sup> غیر از فاضل هندی، اشاره ای به بحث اقوی بودن سبب یا عرف در این بحث نکرده اند. ایشان علی رغم این که کشتن مریض مشرف به موت را که حیات غیر مستقر دارد، قتل محسوب می کند، در مسأله مورد بحث، جانی دوم را قاتل محسوب نمی کند، به این علت که در مسأله مریض، قتل صدق

۵۹. جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۵۸ و ۵۹.

۶۰. البته ناگفته نماند که صاحب جواهر (ج ۴۳، ص ۳۸۱) بحث عرف را در جایی که شخصی ضربه ای به زن حامله بزند و او بچه اش را سقط کند و نفر دوم بچه را از بین ببرد، مطرح کرده و می فرماید: اگر حیات جنین به سبب جنایت اولی غیر مستقر شده باشد، جانی اول عرفاً قاتل است اما با توجه به مطالب دیگر صاحب جواهر، این نمی تواند نظریه مذکور را ثابت کند.

می کند ولی در مسأله دوم، دو جنایت اتفاق افتاده و قتل به سبب اقوی نسبت داده می شود. بنابراین طبق نظر ایشان، اگر حیات کسی بر اثر جنایت قبلی غیر مستقر شده باشد، کشتن او قتل محسوب نمی شود؛ چون جانی قبلی قاتل است، ولی اگر به سبب چیز دیگری مثل بیماری به چنین حالتی افتاده باشد، کشتن او قتل محسوب می شود؛ چون عرفاً قتل صدق می کند.

فقها مفهوم حیات غیر مستقر را در بحث های دیگری نیز مطرح کرده و آن را در حکم مرده دانسته اند:

- علامه<sup>۶۱</sup> استقرار حیات را در عتق رقبه شرط می داند و مرحوم فاضل هندی<sup>۶۲</sup> و پسر علامه<sup>۶۳</sup> وجه این اشتراط را چنین بیان می کنند که عبدی که حیات غیر مستقر دارد، در حکم مرده است.

- صاحب جواهر، در اشتراط استقرار حیات در قتل به عنوان یکی از موانع ارث می فرماید:

اگر منظور از حیات غیر مستقر، حالتی است که در آن نطق و حرکت اختیاری از بین می رود، استقرار حیات شرط می باشد؛ چون غیر مستقر به این معنی مرده و یا در حکم مرده است، پس قتل در آن تحقق پیدا نمی کند.<sup>۶۴</sup>

- در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است: اگر موصی، جراحاتی را بر خود وارد کند که سبب مرگ او می شود، وصیت او فایده ای ندارد.

مرحوم علامه<sup>۶۵</sup> و پسر ایشان (به صورت احتمال)<sup>۶۶</sup> این روایت را بر حالتی که

۶۱. قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۲۹۸.

۶۲. کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۴۲ ط. ق.

۶۳. ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۸۶.

۶۴. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۴۱.

۶۵. قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۴۴۷.

۶۶. ایضاح الفوائد، ج ۲، ص ۴۷۹.

موصی استقرار حیات ندارد حمل کرده اند.

- یکی از احکام شهید این است که اگر در میدان جنگ شهید شده باشد با همان لباس ها دفن می شود و غسل و کفن ندارد، ولی اگر وقتی او را پیدا می کنند، زنده باشد و بعد بمیرد غسل و کفن واجب است. مرحوم محقق حلی<sup>۶۷</sup>، در اعتراض به ابوحنیفه که عدم اکل و شرب و عدم تکلم را به عنوان علامت تشخیص شهید ذکر می کند، چنین می فرماید:

تکلم نمی تواند ملاک باشد؛ چون گاه شخص تکلم دارد ولی حیات مستقر ندارد و همچنین است اکل و شرب.

چنین به نظر می رسد که ایشان ملاک تشخیص شهید را حیات غیر مستقر می دانند.

ب) مفهوم حیات غیر مستقر در جنین

مفهوم حیات غیر مستقر در مورد جنین نیز مطرح شده و آثار زنده را بر آن حمل نکرده اند.

مرحوم محقق حلی<sup>۶۸</sup>، صاحب جواهر<sup>۶۹</sup> و شهید فانی<sup>۷۰</sup> می فرمایند: اگر شخصی به زن حامله ای ضربه ای بزند و جنین او سقط شود و حیات او مستقر باشد و فرد دیگری او را از بین ببرد، دومی قاتل است و اگر حیات جنین غیر مستقر باشد، اولی قاتل است، بنابراین در صورتی قتل صدق می کند که حیات مستقری را از بین ببرد. مرحوم شیخ طوسی<sup>۷۱</sup>، می فرماید:

۶۷. المعبر فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۳۱۳.

۶۸. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۴۸.

۶۹. جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۳۸۱.

۷۰. مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۸۷.

۷۱. مبسوط، ج ۴، ص ۱۲۴.

اگر مردی از دنیا برود و همسر او حامله باشد اگر بچه به دنیا بیاید و گریه و

سر و صدا کند و حیات مستقر داشته باشد ارث می برد.

مفهوم کلام شیخ این است که اگر بچه ای به دنیا بیاید و حیات غیر مستقر داشته باشد، ارث نمی برد برخلاف شهید ثانی<sup>۷۲</sup> که قائل است نوزاد اگر زنده به دنیا بیاید، ارث می برد، چه این که حیات مستقر داشته باشد و چه حیات غیر مستقر.

ج) مفهوم حیات غیر مستقر در حیوان

این واژه در بحث های مختلفی به کار رفته است که به آنها اشاره می کنیم:

۱- در صورتی که حیوان را از قفا سر ببرند، اگر بعد از قطع کردن و قبل از قطع حلقوم و مری حیات مستقر داشته باشد و ذبح شود، آن حیوان حلال است و اگر حیات آن غیر مستقر باشد حرام می شود<sup>۷۳</sup>.

۲- اگر صید را به دو قسمت تقسیم کنند، و قسمتی که سر حیوان همراه آن است دارای حیات مستقر باشد، قسمت دوم حلیت ندارد؛ زیرا از یک حیوان زنده جدا شده است و میته محسوب می شود ولی اگر قسمتی که همراه سر است، حیات غیر مستقر داشته باشد، هر دو قسمت حلیت پیدا می کنند<sup>۷۴</sup>.

۷۲. مسالک الافهام، ج ۱۱، ص ۲۶۰.

۷۳. ر. ك مبسوط، ج ۱، ص ۳۹۰ و ج ۶، ص ۲۵۶ و ج ۷، ص ۲۰، خلاف، ج ۶، ص ۱۴، وسیله ابن حمزه، ص ۳۵۶، سرائر، ج ۳، ص ۸۳، مختصر النافع، ص ۲۴۰، كشف الرموز، ج ۲، ص ۳۴۰، جامع الخلاف والوفاق، علی بن محمد قمی، ص ۵۳۷، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۳۱۱ و ۳۱۴ و ۳۲۲، منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹ و ۷۵۸، لمعه، ص ۲۱۵، مهذب البارع، ج ۴، ص ۱۵۶، الدر المنضود فی معرفة صیغ النیات والایقاعات والعقود- رساله فی العقود والایقاعات- زین الدین علی بن علی بن محمد بن طی (ابی طی)، ص ۲۵۴، شرح لمعه، ج ۷، ص ۲۰۷، كشف اللثام، ج ۲، ص ۲۵۲، ریاض المسائل، ج ۲، ص ۲۷۹.

۷۴. ر. ك: سرائر، ج ۳، ص ۸۵ و ۹۵، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۷۳۸، مختصر النافع، ص ۲۴۰، كشف الرموز، ج ۲، ص ۳۴۳، مختلف الشیعه، ج ۸، ص ۲۵۷، الدروس الشرعیه، ج ۲، ص ۳۹۹، مهذب البارع، ج ۴، ص ۱۵۵.



۳- اگر حیوان صید شده توسط سگ های شکاری در حالی که حیات مستقر دارد از محدوده دید صیاد خارج شود، وقتی صید پیدا شود، حتی اگر سگ شکاری بالای سر شکار ایستاده باشد هم آن صید حلال نخواهد بود؛ چون ممکن است قتل صید مستند به چیزی غیر از سگ شکاری باشد<sup>۷۵</sup>. از آنجا که عدم حلّیت این صید را منوط به داشتن حیات مستقر دانسته اند، مفهوم آن این است که اگر صید هنگام خارج شدن از محدوده دید صیاد حیات غیر مستقر داشته باشد، با آن معامله حیوان کشته شده می شود، یعنی حلال خواهد بود.

۴- اگر صیاد، صیدی را بزند و از کوهی پرت شود یا در آب بیفتد و کشته شود، این صید حلال نیست؛ زیرا ممکن است به سبب سقوط مرده باشد، ولی اگر ضربه صیاد حیات آن را غیر مستقر کرده باشد، حلال است؛ چون حکم مذبوح را دارد<sup>۷۶</sup>.

۵- در تذکیه ماهی باید در حالی که زنده است از آب خارج شود، حال اگر ضربه ای به ماهی در آب بزنند و حیات آن را غیر مستقر کنند و سپس آن را از آب خارج کنند، اقرب این است که حرام است<sup>۷۷</sup>.

۷۵. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۷۳۶، کشف الرموز، ج ۲، ص ۳۴۳، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۳۱۱، ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۰۲، تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۲، ص ۱۵۵، تبصرة المتعلمین، ص ۲۰۸، ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۱۱۵، دروس الشرعیه، ج ۲، ص ۳۹۵، لمعه، ص ۲۱۳، مهذب البارع، ج ۴، ص ۱۵۰، مسالک الافهام، ج ۱۱، ص ۴۲۴، مجمع الفائده، ج ۱۱، ص ۲۲، کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۵۳، ریاض المسائل، ج ۲، ص ۲۶۴.

۷۶. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۷۳۸، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۳۱۱ و ۳۱۳، ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۰۲، کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۵۳.

۷۷. رسائل (محقق کرکی)، ج ۲، ص ۲۹۳، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۶۲، ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۰۹، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۳۲۳، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، ج ۴، ص ۱۱۵ و ۱۴۲، دروس الشرعیه، ج ۲، ص ۴۰۸، مهذب البارع، ج ۴، ص ۱۹۷.

دیدگاه دوم: الحاق حیات غیر مستقر به حیات مستقر

بعضی دیگر از فقها تفاوتی در احکام و آثار بین حیات مستقر و غیر مستقر قائل

نشده اند:

۱- حیات غیر مستقر در ارث

علامه<sup>۷۸</sup> می فرماید:

وَأَمَّا الْوَارِثُ فَإِنَّمَا يَمْلِكُ بِمَوْتِ الْمَوْرَثِ لَا بِصَيْرُورَةِ حَيَاتِهِ غَيْرِ مُسْتَقَرَّةٍ ...

ایشان ارث را تابع مرگ حقیقی مورث می داند و از بین رفتن حیات مستقر را برای ارث بردن ورثه، کافی نمی داند؛ یعنی یکی از آثار مرگ را که ارث است، بر حیات غیر مستقر مترتب نمی کند، بنابراین طبق نظر ایشان، در مسأله ارث، حیات غیر مستقر ملحق به حیات مستقر است.

۲- حیات غیر مستقر در جنین

شهید ثانی در شرح لمعه<sup>۷۹</sup> می فرماید:

الحمل يورث (إذا انفصل حياً) مستقر الحياة (أو تحرك) بعد خروجه (حركة

الاحياء) ثم مات.

یعنی اگر نوزاد در حالی که حیات مستقر دارد به دنیا بیاید و یا بعد از به دنیا آمدن مانند زنده ها حرکت کند و بعد بمیرد، ارث می برد. از این عبارت شهید چنین بر می آید که حیات یا مستقر است و یا غیر مستقر و حیات غیر مستقر هم به دو گونه است یا می تواند حرکتی مثل گریه کردن و یا دست و پا زدن و ... انجام دهد یا نمی تواند، اگر نوزاد مستقر الحیات به دنیا بیاید و اگر غیر مستقر الحیات به دنیا آمد ولی حرکتی مانند گریه کردن و دست و پا زدن انجام دهد، ارث می برد و الا ارث نمی برد.

۷۸. تذکرة الفقهاء، ج ۵، ص ۳۲.

۷۹. شرح لمعه، ج ۸، ص ۲۰۹.

بنابراین، ایشان حیات غیر مستقر از نوع اول را در مورد ارث جنین به حیات مستقر ملحق کرده است. ایشان در<sup>۸۰</sup> بحث تذکیه حیوان می‌فرماید: «اشتراط استقرار حیات جزو مذهب نیست»، ولی در همین بحث در شرح لمعه<sup>۸۱</sup> خلاف این کلام را دارد.

### ۳- حیات غیر مستقر در مریض مشرف به موت

مرحوم فاضل هندی<sup>۸۲</sup> در قتل مریض مشرف به موت معتقد است که حتی اگر حیات او غیر مستقر باشد، باز قتل صدق می‌کند، چنانکه سابقاً اشاره شد، ایشان در مورد فردی که دو جنایت بر او انجام شده باشد و اولی حیات او را غیر مستقر کرده و دومی تیر خلاص زده باشد، اولی را قاتل محسوب می‌کند و فعل دومی را که جنایت بر غیر مستقر الحیات انجام داده، قتل محسوب نمی‌کند (به دلیل اقوی بودن سبب)<sup>۸۳</sup>.

### بررسی دیدگاه‌ها در مفهوم حیات غیر مستقر

چنانکه روشن شد، انسان نسبت به زندگی از سه حالت خارج نیست؛ یا حیات مستقر دارد و یا حیات غیرمستقر و یا مرده است که حکم اولی و سومی کاملاً واضح است و تمام بحث‌ها و بررسی‌ها در مورد دومی (حیات غیر مستقر) است که آیا ملحق به زنده است و احکام زنده را دارد و یا ملحق به مرده است و احکام مرده بر آن بار می‌شود؟

همان‌طور که ذکر شد، اغلب فقهای که مفهوم حیات غیرمستقر را ذکر

۸۰. دروس الشرعیه، ج ۲، ص ۴۱۵.

۸۱. ج ۷، ص ۲۲۶.

۸۲. کشف اللثام، ج ۲، ص ۴۴۵.

۸۳. و نیز شهید در مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۸۷، همین مطلب را دارد.

کرده اند، چه در مورد حیوان در بحث تذکیه و چه در مورد انسان (در بحث های قتل، عتق، ارث، وصیت، شهید، جنین و ... )، آن را گاه با تعبیر «کالمیت» و گاه با تعبیر «میت» و مانند آن ملحق به مرده کرده اند؛ یعنی دیدگاه اول را قبول دارند و دیدگاه دوم غیر از علامه در تذکره و شهید ثانی در شرح لمعه و فاضل هندی در کشف اللثام، قائل دیگری ندارد. نظر علامه که فقط در مورد ارث است و نظر شهید هم تنها در مورد ارث جنین می باشد و نمی توان نظرات ایشان را به سایر موارد سرایت داد، علاوه بر این که خود ایشان - چنانکه ذکر شد - در جاهای دیگر دیدگاه اول را مدّ نظر قرار داده اند. نظر مرحوم فاضل هندی هم تنها در مورد قتل مریض مشرف به موت بود که این نظر را نمی توان به موارد دیگر سرایت داد، چنانکه خود ایشان نیز در مورد مشابه (جنایت متوالی دو جانی بر یک نفر) این مطلب را قبول نکرده و جانی اول را قاتل محسوب کرده است.

اما اینکه دقیقاً مرز میان حیات مستقر و غیرمستقر چیست، ملاک تعیین آن چیست، در نهایت مرگ مغزی جزو حیات غیر مستقر است یا خیر، مباحثی است که در بخش بعد به آن می پردازیم.

شخص دچار مرگ مغزی یا حیات مستقر دارد یا حیات غیر مستقر و یا مرده محسوب می شود. بعید است کسی قائل شود که چنین شخصی که به گفته متخصصان این فن، دیگر احتمال بازگشت به زندگی را ندارد، دارای حیات مستقر باشد، بنابراین یا مرده محسوب می شود و یا حیات غیرمستقر دارد. اگر مرده محسوب شود، قطع اعضای ریسه او برای نجات جان بیمار دیگر جایز خواهد بود و اگر حیات او غیر مستقر باشد، بنا بر اختلاف مبانی حکم می شود؛ یعنی بنا بر دیدگاه اول (و الحاق آن به مرگ) قطع اعضای ریسه او قتل محسوب نشده و جایز خواهد بود؛ چون جنایت بر مرده است و جانی اول سبب اقوی است و بنا بر دیدگاه دوم طبق نظر مرحوم فاضل هندی اگر بر اثر جنایت دچار مرگ مغزی شده است،

قطع اعضای ریسه او قتل محسوب نمی شود و جایز خواهد بود و در غیر این صورت قتل محسوب شده و جایز نخواهد بود. ناگفته نماند که این مطلب بر مبنای کسانی است که قطع اعضای میت را برای نجات دیگری جایز می دانند. البته این که این قتل، مستوجب قصاص است یا خیر، بحث دیگری است که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد.

اما در مورد این که مرگ محسوب می شود یا خیر، باید علم به مرگ پیدا شود تا احکام مرگ مترتب شود، بنابراین در صورت مرگ مغزی اگر علم داشته باشیم که شخص مرده است، تمام احکام میت را خواهد داشت، ولی بحث اصلی این است که اگر شک داشته باشیم که مرده است آیا باز هم احکام میت را خواهد داشت؟

در این زمینه روایاتی وجود دارد که در صورت شک در فوت شخص دستور می دهد که تا سه روز صبر کنید و او را دفن نکنید تا این که وضعیت او روشن شود.<sup>۸۴</sup> ممکن است کسی با استدلال به این روایات بگوید در مورد مرگ مغزی نیز چون شک داریم که مرده است، باید تا سه روز صبر کنیم و بعد از آن می توان اعضای ریسه او را (که مورد بحث ماست) جهت پیوند جدا کرد در حالی که این معیار (صبر تا سه روز) در روایات، معیار تعبدی نیست، بلکه توصیلی است و در واقع موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد؛ یعنی ملاک اصلی همان علم به فوت است و این مقدار صبر برای رسیدن به آن ملاک است. به بیان دیگر، ملاک (صبر تا سه روز) به ملاک غالبی انصراف دارد؛ زیرا بعد از گذشت سه روز، غالباً فوت محقق می شود؛ چون این روایات گاه صبر تا سه روز را و گاه تغییر بدن و بوی آن و گاه مطلق علم به فوت را ملاک قرار داده اند، بنابراین ملاک اصلی در ترتیب آثار مرگ، علم به فوت است.

۸۴. وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۴۸ از ابواب الاحتضار، ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵.

حال آیا با مرگ مغزی علم به فوت حاصل می شود؟ به عبارت دیگر آیا مرگ مغزی، مرگ واقعی است یا خیر؟ و چه کسی باید تشخیص دهد که مرگ حاصل شده است؟ در این مورد همانطور که در اول مقاله ذکر شد، فقط دو نفر از فقها آن هم با شرایط خاصی قطع اعضای ریسه شخص دچار مرگ مغزی را جایز دانسته اند ولی بیشتر فقها آثار مرگ را بر چنین فردی بار نمی کنند و قطع اعضای ریسه او را جایز نمی دانند و بعضی این کار را قتل محسوب می کنند. البته همانطور که گفته شد، نظرات فقها به صورت فتوی است و بحث استدلالی نکرده اند، ولی بعضی از نویسندگان با تمسک به ادله ای، مرگ مغزی را ملحق به حیات کرده اند که شایسته است این ادله مورد بررسی قرار گیرد.

#### بررسی ادله الحاق مرگ مغزی به حیات

دلیل اول: وقتی مغز از کار می افتد ولی قلب در حال فعالیت است (چه به خودی خود و چه به وسیله دستگاه)، بدن قابلیت تعلق روح به خود را داراست و تا وقتی که این قابلیت باقی است، شخص مرده محسوب نمی شود و مؤید آن موارد متعددی از بیماران مرگ مغزی است که بهبود یافته اند و همین که پزشکان در معیار مرگ مغزی اختلاف نظر دارند که آیا قشر مغز می میرد یا لایه زیر قشر مغز یا تمام ساقه مغز، این مطلب را تأیید می کند. <sup>۸۵</sup>

نقد: اولاً: بقای قابلیت شیء غیر از بقای شیء است؛ یعنی ممکن است چیزی قابلیت داشتن صفتی را داشته باشد اما آن صفت را نداشته باشد. به عبارت دیگر اگر اثبات شود که مثلاً زید قابلیت شناگر شدن را دارد، این اثبات نمی کند که زید شناگر است. بنابراین بقای قابلیت تعلق روح به بدن، دلیل بر وجود روح نمی شود و در نتیجه عدم مرگ اثبات نمی شود. علاوه بر این که بعد از مرگ حتمی

۸۵. الترقیع وزرع الاعضاء في الفقه الاسلامی، ص ۲۲۵-۲۲۶.

هم قابلیت تعلق روح را دارد چنانکه در مواردی خداوند افراد را دوباره زنده کرده است، پس قابلیت داشته است که به امر خداوند روح به او تعلق بگیرد و زنده شود و الا اگر قابل، قابلیت نداشته باشد، آن فعل ممتنع خواهد بود، مگر اینکه نویسنده مذکور بخواهد از طریق استصحاب، وجود روح و حیات را اثبات کند که این به عنوان یک دلیل مستقل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ثانیاً: بحث ما در قدر متیقن از مرگ مغزی است و آن در صورتی است که فعالیت های قشر مغز و یا لایه زیر مغز و یا ساقه مغز منقطع شود که در این صورت، پزشکان اختلافی ندارند و همه آن را مرگ مغزی غیر قابل بازگشت می دانند. اختلاف آنها در موارد دیگر مرگ مغزی است که خارج از بحث ما است.

علاوه بر این که در سومین همایش دیدگاه های اسلام در پزشکی که اسفند ماه ۱۳۸۱ در دانشگاه علوم پزشکی مشهد برگزار شد، چنین مطرح شد که تاکنون حتی یک مورد هم گزارش نشده است که بیماری پس از وارد شدن به مرحله مرگ مغزی (نه حالت اغما) به حالت عادی برگشته باشد.<sup>۸۶</sup>

دلیل دوم: تا وقتی که قلب می تپد (اگرچه به وسیله دستگاه) چگونه می توان حکم به مرگ کرد چنانکه امروزه فعالیت بعضی از اعضای دیگر انسان نیز به کمک دستگاه ادامه می یابد و شخص به زندگی عادی خود ادامه می دهد؟

در پاسخ می توان چنین گفت که اولاً: چگونه می توان با وجود این که فعالیت های قشر مغز و یا لایه زیر مغز و یا ساقه مغز منقطع شده و بدن هیچ گونه حرکتی ندارد، تنها به دلیل حرکت و فعالیت قلب حکم به حیات کرد و آثار حیات را بر آن بار کرد، در حالی که قلب جنین قبل از چهار ماهگی فعالیت می کند ولی هنوز روح و حیاتی ندارد.

ثانیاً: مرگ شخص منافاتی با حیات بعضی از اعضای او ندارد، مثلاً مو تا ۲۴

۸۶. مجموعه مقالات و گفتارهای سومین همایش دیدگاه های اسلام در پزشکی، ص ۲۳۷.

ساعت یا بیشتر پس از مرگ به رشد خود ادامه می دهد و یا بعد از بریدن سر فرد در حال دویدن باز او چند قدمی به دویدن ادامه می دهد .

ثالثاً: اگر حدوث و بقای روح متعلق به قلب باشد، پس با تعویض قلب طبیعی به مصنوعی باید روح از بین برود در حالی که چنین نیست<sup>۸۷</sup> اگر چه این جواب خالی از تأمل نیست .

دلیل سوم: مرگ و زندگی به دست خداست، لذا افراد دچار مرگ مغزی ممکن است به اذن خداوند کاملاً بهبود یابند، پس هنوز حیات دارند .

جواب: فرض ما در شرایط عادی است و شرایط خرق عادت و معجزه خارج از بحث است . بلکه ممکن است خداوند مرده حقیقی و قطعی را نیز زنده کند، پس آیا ما باید منتظر بمانیم و احکام و آثار میت را بر مرده حمل نکنیم به این دلیل که شاید خداوند بخواهد او را دوباره زنده کند؟

دلیل چهارم: حکایت هایی نقل شده که فرد قبل از دفن و یا در قبر زنده شده است، اینها شواهد نقضی هستند برای قول به این که مرگ مغزی مرگ واقعی است .

در پاسخ باید گفت که با این موارد نمی توان اثبات حیات کرد . غالب این موارد خطا در تشخیص بوده است، مثلاً فکر کرده اند که قلب او از کار افتاده و او را دفن کرده اند در حالی که نبض بسیار ضعیفی داشته است و متوجه نشده اند .<sup>۸۸</sup> بنابراین هیچ کدام از ادله مذکور نمی تواند برای بیمار مرگ مغزی، اثبات حیات کند .

دلیل پنجم: بعید نیست که روزی علم پزشکی پیشرفت کند و بتواند بیمار مرگ مغزی را نیز معالجه کند، پس مرگ مغزی نوعی بیماری است که باید درمان

۸۷. الفقه و مسائل طبیة، ص ۱۳۸ - ۱۴۲ .

۸۸. همان، ص ۱۴۰ .



شود و فوت محسوب نمی شود.

بعضی چنین جواب داده اند که فرض ما جهان امروز است و در اوضاع و شرایط کنونی، پزشکان، مرگ مغزی را غیر قابل برگشت می دانند. بله اگر بشر در آینده به این پیشرفت دست یافت، آن موقع نیز طبق شرایط موجود باید نظر داد،<sup>۸۹</sup> اما این جواب قانع کننده نیست، ولی می توان چنین پاسخ داد که شما تلاش کردید دلیلی ارایه کنید که اثبات کند شخص دچار مرگ مغزی دارای حیات است، اما این دلیل تنها احتمال وجود حیات در چنین شخصی را اثبات می کند و این چیزی بیشتر از همان صورت مساله نیست. البته، شاید بتوان گفت درست است که احتمال وجود حیات، اثبات حیات نمی کند ولی سبب می شود که نتوانیم حکم به مرگ این شخص کنیم و در نتیجه حکم به عدم جواز قطع اعضای ریسه گراف نیست. دلیل ششم: با استفاده از اصل احتیاط در دماء و نفوس، حق کشتن قطعی چنین فردی را نداریم.

ولی این احتیاط در برخی موارد خلاف احتیاط است؛ زیرا در صورتی که فرد دیگری در شرف از بین رفتن است و نیاز مبرم به این عضو دارد، ممکن است در واقع استفاده از اعضای چنین شخصی برای نجات دیگری، واجب باشد. دلیل هفتم: بعضی برای حل مساله گفته اند که اگر دلیل عام یا مطلقى نداشتیم که شامل مرگ مغزی شود، چون در صدق حیات بر مرگ مغزی شک داریم، استصحاب حیات جاری می کنیم و آثار حیات از جمله حرمت قطع اعضای ریسه را بار می کنیم.<sup>۹۰</sup>

نقصد: این گفتار صحیح نیست؛ چون منشأ شک، شبهه مفهومی است و در شبهات مفهومیه استصحاب جاری نمی شود. توضیح این که حیات امر طبیعی است

۸۹. همان، ص ۱۴۰.

۹۰. الترقیع وزرع الاعضاء فی الفقه الاسلامی، ص ۱۹۲.

و موضوع احکام شرعی زیادی قرار گرفته است و ما شک داریم که چه مقدار از مفهوم این امر طبیعی در این احکام اراده شده است؛ یعنی نمی دانیم آنچه که موضوع احکام شرعی قرار گرفته، حیات مستقر است یا اعم از آن می باشد و شامل حالات مرگ مغزی نیز می شود. بنابراین در صدق مفهوم حیات بر مرگ مغزی شک داریم که این از نوع شبهه مفهومی است و در این شبهات، استصحاب جاری نمی شود.

نمی توان گفت که استصحاب را در احکام و آثار حیات، مانند زوجیت و حرمت قطع اعضای ریسه جاری می کنیم؛ زیرا اولاً، استصحاب در شبهات حکمی جاری نمی شود و ثانیاً، اگر جاری باشد با فرض از کار افتادن مغز و کلیه فعالیت های بدن (غیر از قلب) وحدت قضیه متیقن و مشکوک محرز نیست.

دلیل هشتم: شاید مهم ترین دلیلی که می توان به آن استناد کرد، قضاوت عرف است؛ زیرا مادامی که قلب انسان فعالیت می کند عرفاً زنده محسوب می شود.

اینجا دو سؤال مطرح می شود، یکی این که آیا تشخیص چنین موضوعی به عهده عرف است یا فقیه؟ و دیگر این که اگر به عهده عرف است، منظور کدام عرف است؟ اما نسبت به سؤال اول باید گفت که موضوع مرگ با وجود این که جزو مخترعات شارع نیست، ولی جزو موضوعاتی است که در آیات و روایات، احکامی بر آن بار شده است و تشخیص آن به عهده فقیه است که او با کمک عرف عام محدوده موضوع را مشخص می کند، سپس عرف کارشناس (که در بحث ما همان پزشکان هستند) آن مفهوم را بر مواردش تطبیق می دهد و مرحله تطبیق نمی تواند به عهده عرف غیر کارشناس باشد؛ اگر چه بعضی از فقها مانند مرحوم سید کاظم یزدی صاحب عروه<sup>۹۱</sup> با این نظر مخالفند و تشخیص موضوعات عرفی را به عهده عرف می سپارند. اگر این نظر را بپذیریم، سؤال دوم مطرح

۹۱. العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۵.

می شود که کدام عرف مسئول تشخیص مرگ است، عرف عام یا عرف خاص و کارشناس؟

شاید منظور آیت الله نوری همدانی در پاسخ به این سؤال نیز همین مطلب باشد:

آیا نداشتن امواج مغزی دال بر مرگ است یا نداشتن امواج قلبی؟

ج: فقیه و وظیفه دارد که احکام شرع مقدس اسلام را از قرآن مجید و احادیث اهل بیت علیهم السلام استنباط کند، اما تشخیص موضوع به عهده فقیه نیست و تشخیص آن اغلب با نظر اهل عرف و گاهی با نظر متخصص است.

ایشان در ادامه پاسخ به این سؤال می فرمایند:

در موارد مذکور در فوق نیز، نظر عرف و نظر متخصص امثال جناب عالی (سائل) ملاک و میزان است.

این بیان ایشان دلالت دارد که تشخیص مسأله مرگ و حیات به عهده عرف خاص است. با این حال ایشان نظر خود را در مورد مرگ بدین شرح اعلام می فرمایند:

به نظر می رسد تا خون در رگهای بدن جریان دارد و نبض می زند شخص نمرده است ... ۹۲

همچنین بعضی دیگر می گویند گاه عرف ساکت است و تابع عرف خاص است و در مسأله موت و حیات عرف، خودش نظر خاص ندارد<sup>۹۳</sup> ولی به نظر می رسد تشخیص مفهوم مرگ به عهده عرف عام است و تطبیق آن بر موارد به عهده عرف خاص و کارشناس می باشد<sup>۹۴</sup>.

۹۲. هزار و یک مسأله فقهی، ص ۲۸۴، س ۸۹۰.

۹۳. مجموعه مقالات دومین همایش ...، ص ۲۶۴.

۹۴. ر. ک: فقه و عرف، ص ۳۷۴-۳۸۳ و ۶۸-۷۲.

اما نکته اصلی اینجاست که آیا می توان به طور قطع گفت که عرف عام، فرد دچار مرگ مغزی را زنده محسوب می کند؟

### بررسی حقوقی ماهیت مرگ مغزی

پس از بررسی فقهی مسأله مرگ مغزی، ابتدا سیر قانون گذاری را مورد بازبینی قرار می دهیم و سپس دیدگاه حقوق دانان را در این زمینه، متذکر خواهیم شد.

#### سیر قانون گذاری در مورد مرگ مغزی<sup>۹۵</sup>

قانون گذار سابقاً ضوابط خاصی را راجع به این مطلب پیش بینی نکرده بود. در تاریخ ۱۳۷۳/۳/۲۵، لایحه ای با ماده واحده با عنوان: «لایحه اجازه پیوند اعضای بدن فوت شدگان در موارد خاص» که عنوان افراد دچار مرگ مسلّم مغزی هم در آن آمده بود، تقدیم مجلس شد، لازمه این لایحه این بود که افراد دچار مرگ مغزی نیز مرده محسوب شده و قطع اعضای آنها (اعم از اعضای ریسه و غیر ریسه) برای پیوند به دیگری جایز باشد.

در سال ۱۳۷۴، پس از طرح این لایحه در صحن علنی مجلس ورد و دفاع نمایندگان، این قانون تصویب نشد، ولی بعدها در مجلس ششم در تاریخ ۱۳۷۹/۱/۱۷، به تصویب رسید و برای شورای نگهبان ارسال شد<sup>۹۶</sup> و شورای نگهبان طبق اصل ۹۴ قانون اساسی باید ظرف مدت ده روز پس از وصول، نظر خود را اعلام می کرد، ولی به دلیل عدم ارایه نظر این شورا در مهلت مقرر، طبق اصل مذکور، این قانون قابل اجرا شد و در زمره معدود قوانینی قرار گرفت که بدون اظهار نظر شورای نگهبان لازم الاجرا شد.

۹۵. کلیه نامه هایی که در این بخش به آنها استناد شده از بایگانی دبیرخانه شورای نگهبان است.

۹۶. دبیرخانه شورای نگهبان/ش ثبت ۷۹/۱۱/۸۵.

چنانکه پیشتر اشاره شد، غالب فقها با قطع اعضای ریسه فرد دچار مرگ مغزی مخالفند، علاوه بر آن شورای نگهبان که حافظ دین و شریعت در قوانین جمهوری اسلامی ایران است نیز، از ابتدا با مصوبه مجلس در این مورد مخالف بوده است و نامه نگاری های متعددی راجع به این موضوع بین این شورا و مجلس شورای اسلامی صورت گرفته است که برای روشن شدن چگونگی قطعی شدن این مصوبه و ابهامات آن به صورت خلاصه به آنها اشاره می کنیم:

نامه مجلس در تاریخ ۱۳۷۹/۱/۲۰، به شورای نگهبان رسیده است و طبق اصل ۹۴ قانون اساسی، شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف مدت ده روز از تاریخ وصول مورد بررسی قرار دهد و چنانچه آن را مغایر با شرع یا قانون اساسی تشخیص داد، برای تجدید نظر به مجلس بازگرداند، در غیر این صورت این مصوبه قابل اجرا خواهد بود؛ یعنی شورای نگهبان تا تاریخ ۱۳۷۹/۱/۳۰، فرصت داشته است که نظر خود را اعلام کند و یا طبق اصل ۹۵ قانون اساسی درخواست تمدید مهلت تا ده روز دیگر کند، ولی در تاریخ ۱۳۷۹/۲/۸ (با حدود یک هفته تأخیر)، به داشتن اشکالات شرعی این لایحه اشاره می کند و می نویسد که نظر نهایی خود را متعاقباً اعلام خواهد کرد.

علی رغم این مخالفت اجمالی شورای نگهبان، رئیس مجلس وقت در تاریخ ۱۳۷۹/۳/۲۴، نامه ای به رئیس جمهور وقت می نویسد و این مصوبه را به ایشان ابلاغ می کند. پس از آن شورای نگهبان در نامه ای به رئیس مجلس وقت نسبت به این ابلاغیه اعتراض کرده و آن را اشتباه رئیس مجلس می خواند و مجدداً مخالفت این مصوبه را با شرع، مورد تأکید قرار می دهد. متن این نامه بدین شرح است:

رئیس محترم مجلس شورای اسلامی

پیرو نامه شماره ۲۹۲/۲۱/۷۹ مورخ ۱۳۷۹/۲/۸ شورای نگهبان اشعار

می دارد:

۱- همان طور که در نامه فوق الذکر تصریح شده است، طرح پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم است در جلسه شورای نگهبان مطرح گردید و دارای اشکالات شرعی شناخته شد.

۲- علاوه بر آن به استناد اصل چهارم قانون اساسی، فقهای شورای نگهبان می توانند در مورد قوانین و مقررات، هر زمان آنها را خلاف شرع بیابند اعلام نظر کنند و این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی حاکم است، در نامه فوق نیز با عبارت «به استناد اصل چهارم قانون اساسی» به این مطلب اشاره شده است.

بنابراین نامه شماره ۰۰۶ - ق مورخ ۷۹/۳/۲۴، جناب عالی به رییس جمهور محترم، ظاهراً بدون توجه به این دو جهت تنظیم شده است، لذا لازم است نسبت به رفع اشتباه اقدام مقتضی صورت گیرد.

سپس رییس مجلس وقت نیز در نامه ای<sup>۹۷</sup> چنین پاسخ می دهد که چون شورای نگهبان طبق اصل ۹۴ قانون اساسی ظرف مدت ده روز اعلام نظر نکرده است، این مصوبه قابل اجرا بوده و شورای نگهبان طبق هیچ یک از اصول قانون اساسی و مواد آیین نامه داخلی مجلس (پس از گذشت ده روز)، حق ندارد مصوبه را معطل بگذارد تا بعدها اعلام نظر کند. با این حال اگر شورای نگهبان این قانون را مغایر با شرع می بیند، نظر خود را با ذکر موارد رد و علت آن اعلام کند تا اقدام لازم صورت گیرد.

نهایتاً شورای نگهبان در نامه ای برای بار سوم این مصوبه را خلاف شرع اعلام می کند:

ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

... با توجه به فتوای مقام معظم رهبری (دام ظلّه)

۹۷. دبیرخانه شورای نگهبان / ش ثبت ۷۹/۱۱/۸۶۹، تاریخ ثبت ۱۳۷۹/۹/۱.

الف - در مورد بیماران فوت شده هرگاه قطع عضو، مثله یا اهانت و هتک تلقی شود، خلاف شرع است.

ب - در مورد مرگ مغزی، در صورتی که برداشتن عضو در مردن او مؤثر باشد، خلاف شرع می باشد.<sup>۹۸</sup>

علی رغم این که رئیس مجلس، از شورای نگهبان استعلام و شورای نگهبان هم برای بار سوم این مصوبه را خلاف شرع اعلام کرده است، ولی بعد از این نامه اقدامی از سوی مجلس در این زمینه نیافتم. جای تعجب است که بعضی از محققین، تأیید این مصوبه را به شورای نگهبان نسبت داده اند.<sup>۹۹</sup>

خلاصه این که قانون پیوند اعضای افراد دچار مرگ مغزی هم خلاف شرع و هم خلاف قانون است؛ زیرا اگر چه شورای نگهبان هشت روز در اعلام نظر اولیه تأخیر داشته است، ولی این نهاد حافظ دین در قوانین است و مطابق اصل چهارم قانون اساسی هر زمان که قانونی را خلاف شرع ببیند، می تواند اعلام نظر کند و در مسأله مرگ مغزی نه یک بار، بلکه در سه نوبت مخالفت خود را با این قانون اعلام کرده است. بنابراین، این مصوبه علاوه بر شرع از نظر قانون نیز خدشه دار است و امید آن می رود که اقدامی از طرف مسئولین در این زمینه صورت گیرد.

#### دیدگاه قانون گذار

با وجود اشکالاتی که به تصویب و لازم الاجرا شدن این قانون وارد است، در حال حاضر قانون استفاده از اعضای بیماران مرگ مغزی در حال اجرا است. در این جا لازم است متن این قانون را مورد بررسی قرار دهیم:

متن قانون پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان

۹۸. روزنامه جام جم، تاریخ ۱۳۷۹/۹/۷.

۹۹. مجموعه مقالات و گفتارهای ...، ص ۲۴۵.

مسلم است مصوب ۱۳۷۹ ، به این شرح است :

ماده واحده: بیمارستان‌های مجهز برای پیوند اعضا پس از کسب اجازه کتبی از وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، می‌توانند از اعضای سالم بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان بر طبق نظر کارشناسان خبره مسلم باشد به شرط وصیت بیمار یا موافقت ولی میت، جهت پیوند به بیمارانی که ادامه حیاتشان به پیوند عضو یا اعضای فوت شده بستگی دارد، استفاده نمایند.

نکاتی در این ماده قابل توجه است :

۱- چنانکه واضح است، در این قانون استفاده از اعضای بیماران مرگ مغزی به صورت مطلق ذکر شده است و بین اعضای ریسه و غیر ریسه هیچ تفاوتی قائل نشده است. بنابراین طبق این قانون، چنین بیمارانی در حکم مرده بوده و قطع اعضای ریسه آنها نیز جایز است، در حالی که غالب فقها با این نظر مخالفند (چنانکه سابقاً به آن اشاره شد) و شورای نگهبان نیز چندین بار مخالفت خود را با این قانون اعلام کرده است که در بند «الف» و مخصوصاً بند «ب» اظهار نظر این شورا در تاریخ ۱۳۷۹/۹/۶، به صورت واضح آمده است.

۲- منظور از «کارشناسان خبره» چه کسانی هستند و چند نفرند؟

در تبصره یک این ماده آمده است که این کارشناسان توسط وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی تعیین می‌شوند و جزئیات دیگر آن در آیین‌نامه اجرایی هیئت وزیران ذکر شده است.

۳- اگر میت وصیت کرده باشد که اعضای او را جدا نکنند، اما ولی او

موافقت کند باز می‌توان اعضای او را جدا کرد؟

در نگاه اول، این به ذهن می‌رسد که چون در قانون مذکور دو کلمه «وصیت»

و «موافقت ولی» با کلمه «یا» به هم عطف شده‌اند، پس با وجود هر یک از این دو،



استفاده از اعضای میت جایز خواهد بود؛ بنابراین در صورتی که ولی میت خلاف وصیت میت موافقت خود را اعلام کند، استفاده از اعضا جایز خواهد بود، ولی باید متذکر شد که متن قانون از این مورد منصرف است و ظهور در جایی دارد که میت وصیتی نکرده باشد و اولیا اجازه دهند.

۴- در صورتی که به عضو فرد مبتلا به مرگ مغزی نیاز باشد، ولی حیات فرد دیگر منوط به این عضو نباشد (مثل چشم یا دست) آیا طبق این ماده استفاده از چنین عضوی نیز صحیح است؟

با توجه به این ماده، استفاده از اعضای بیماران مرگ مغزی، به جایی که ادامه حیات بیماران به پیوند این اعضا بستگی دارد مقید شده است؛ بنابراین، این ماده از این جهت مطلق نیست و الا می توانست به جای آوردن این همه قیود اضافی بگوید «... جهت پیوند بیماران استفاده کنند».

به طور کلی، فعلاً با وجود قانون مذکور، فرد دچار مرگ مغزی در حکم مرده بوده و کشتن او قتل محسوب نمی شود و نظر حقوق دانان نیز همین است.

اما در صورتی که این قانون ملغی شود، آیا چنین فردی مرده محسوب می شود و یا این که اگر پزشکی، اعضای ریسه فرد دچار مرگ مغزی را جدا کند و یا کس دیگری به زندگی او خاتمه بخشد، این عمل قتل محسوب شده و مستوجب قصاص است؟ شاید بتوان با استناد به این دلایل ثابت کرد که چنین فردی در حکم مرده بوده و کشتن او قتل محسوب نمی شود:

دلیل اول: استناد به ماده ۲۱۷ قانون مجازات اسلامی که می گوید:

هر گاه جراحتی که نفر اول وارد کرده، مجروح را در حکم مرده قرار داده و تنها آخرین رمق حیات در او باقی بماند و در این حال، دیگری کاری را انجام دهد که به حیات او پایان بخشد، اولی قصاص می شود و دومی تنها دیه جنایت بر مرده را می پردازد.

در مورد استناد به این ماده، دو مطلب را مطرح کرده، سپس نظر صحیح را بیان می‌کنیم:

اگر چه این ماده راجع به مرگ مغزی نیست، ولی شاید بتوان تعبیر «در حکم مرده» را تعمیم داد و شامل حالت مرگ مغزی نیز دانست. در نتیجه کشتن چنین فردی، قتل محسوب نشده و فقط دیه جنایت بر مرده را خواهد داشت.

ولی بعضی از نویسندگان بر این باورند که صورت مذکور در ماده ۲۱۷، در اصل استثنایی از مصادیق شرکت در قتل است و اصولاً باید هر دو ضارب قصاص می‌شدند، اما این ماده، این صورت را استثنا و حکم قصاص را از ضارب دوم نفی کرده است؛ بنابراین نمی‌توان حکم این ماده را به صورت‌های دیگر تسری داد.<sup>۱۰۰</sup> چون قاعده در استثنا این است که غیر از مستثنی بقیه موارد از جمله موارد مشکوک (مثل مرگ مغزی در بحث ما) تحت عموم مستثنی منه باقی می‌مانند، بنابراین وقتی دو نفر در کشتن فردی شرکت کرده و اولی با ضربه‌ای او را دچار مرگ مغزی می‌کند و دومی به حیات او خاتمه می‌دهد، بدیهی است که این از مصادیق شرکت در قتل است، ولی ماده ۲۱۷، این مورد را استثنا زده و فقط اولی را قاتل می‌داند پس در نتیجه، نمی‌توان موارد دیگر (از جمله جایی که یک جانی بیشتر نیست) را استثنا کرد.

نظر صحیح: اولاً، صورت مذکور در این ماده از مصادیق شرکت در قتل نیست؛ چرا که شرکت در قتل زمانی تحقق می‌یابد که قتل، مستند به هر دو نفر باشد، اما عرف در اینجا قتل را فقط مستند به نفر اول می‌داند و علت این که در این قانون فقط اولی را مستحق قصاص می‌داند، همین استناد عرفی است.

ثانیاً، تعمیم تعبیر «در حکم مرده» به حالت مرگ مغزی دلیل می‌خواهد؛ زیرا منظور قانونگذار، حالتی است که فرد مانند مذبح است و آخرین رمق حیات در او  
 ۱۰۰. شرح قانون مجازات اسلامی، عباس زراعت، ص ۱۳۷.

باقی مانده است، لذا معلوم نیست که شامل حالت مرگ مغزی شود.

نتیجه:

از آنجا که هیچ یک از ملاک‌هایی که برای حیات غیر مستقر ذکر کرده‌اند، مستند نبوده و قابل اثبات نیست، معیار مشخصی برای تعیین حد و مرز حیات غیر مستقر نداریم، به همین دلیل نمی‌توان گفت که مرگ مغزی جزو حیات غیر مستقر هست یا خیر. علامت‌هایی هم که برای مرگ در نصوص ذکر شده بود با توجه به متفاوت بودن و همیشگی نبودن آنها، علامت‌های غالبی مرگ هستند و ملاک اصلی همان علم به مرگ است که مرحوم صاحب جواهر به آن معتقد است؛ بنابراین با این علامت‌ها نمی‌توان تعیین کرد که مرگ مغزی، مرگ واقعی است یا خیر؟

ادله‌ای هم که بعضی برای الحاق مرگ مغزی به حیات ذکر کرده بودند، ناتمام است و تنها دلیلی که می‌توان برای زنده بودن شخص مبتلی به مرگ مغزی ارائه کرد، قضاوت عرف است و عرف اگر در تشخیص موت و حیات، مرگ مغزی را مرگ و یا در حکم مرگ و چنین شخصی را در حکم مذبوح تلقی کند، احکام مرده را خواهد داشت و از جمله این احکام جواز استفاده از اعضای او برای نجات جان بیماران دیگر خواهد بود، البته این در صورتی است که استفاده از اعضای میت جایز باشد.

ولی در هر صورت، چون از نظر اکثر فقهای معاصر و نیز فقهای شورای نگهبان، قطع اعضای ریسه فرد دچار مرگ مغزی مخالف شرع است، اولاً، مقلدین این مراجع بزرگوار در مسأله اهدای عضو یا اقدام به قطع این اعضا با مانع شرعی روبرو هستند. ثانیاً، انتظار می‌رود شورای محترم نگهبان که حافظ اسلام و شریعت در قوانین کشور اسلامی است، پیشنهاد تغییر یا نسخ این قانون را به مجلس شورای اسلامی ارائه کند تا تغییر مطلوب در قوانین کشور امام زمان (عج) ایجاد شود.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- ابن فهد حلی، جمال الدین احمد بن محمد بن محمد اسدی، المهذب البارع في شرح المختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- ۳- القائنی، الشیخ محمد، المبسوط فی فقه المسائل المعاصرة المسائل الطبية، قم، مرکز فقه الاثمة الاطهار(ع)، الطبعة الاولى، ۱۴۲۴ هـ. ق.
- ۴- المحسنی، محمد آصف، الفقه ومسائل طبية، ج ۱، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامي، ۱۴۲۴ هـ. ق، الطبع الاولى، ۱۳۸۲ هـ. ش.
- ۵- بهجت، محمدتقی، جامع المسائل، قم، دفتر معظم له، چاپ دوم، ۱۳۸۴ هـ. ش.
- ۶- تبریزی، میرزا جواد، صراط النجاة، ج ۱، قم، دفتر نشر برگزیده، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ. ق.
- ۷- حبیبی، حسین، مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- ۸- حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- ۹- حلی، ابن ادريس، السرائر، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- ۱۰- خامنه ای، سید علی، اجوبة الاستفتائات، بیروت، الدارالاسلامیة، الطبعة الخامسة، ۱۴۲۴ هـ. ق.
- ۱۱- خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه قصاص از دیدگاه اسلام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- ۱۲- زراعت، عباس، شرح قانون مجازات اسلامی، کاشان، نشر فیض، چاپ دوم، ۱۳۷۷ هـ. ش.

- ۱۳- طباطبائی، سید علی بن محمد بن ابی معاذ(صاحب ریاض)، ریاض المسائل  
 فی تحقیق الأحكام بالدلائل(ط.ق)، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام،  
 چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.ق.
- ۱۴- عاملی، زین الدین بن علی بن احمد(شهید ثانی)، الروضة البهية في شرح  
 اللمعة الدمشقية، قم، کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.ق.
- ۱۵- \_\_\_\_\_، مسالك الافهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم، مؤسسة المعارف  
 الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.ق.
- ۱۶- عاملی، علی بن حسین(محقق ثانی)، رسائل المحقق الكرکي، قم، کتابخانه  
 آية الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامي چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق.
- ۱۷- عاملی، محمد بن مکی(شهید اول)، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، قم، دفتر  
 انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷هـ.ق.
- ۱۸- \_\_\_\_\_، اللمعة الدمشقية في فقه الإمامية، بيروت، دار التراث  
 الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.ق.
- ۱۹- علامه حلی، حسن بن يوسف بن مطهر اسدی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان،  
 قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول،  
 ۱۴۱۰هـ.ق.
- ۲۰- \_\_\_\_\_، تبصرة المتعلمين في أحكام الدين، تهران، مؤسسه طبع و نشر  
 وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.ق.
- ۲۱- \_\_\_\_\_، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، قم، مؤسسه امام  
 صادق(ع)، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.ق.
- ۲۲- \_\_\_\_\_، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، قم، دفتر انتشارات  
 اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.ق.
- ۲۳- علیدوست، ابوالقاسم، فقه و عرف، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه

- فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴ هـ. ش .
- ۲۴- عوده، عبدالقادر، التشريع الجنایی الاسلامي مقارناً بالقانون الوضعي، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۵ هـ. ق .
- ۲۵- فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل، قم، انتشارات امیرالعلم، چاپ دهم، ۱۳۸۰ هـ. ش .
- ۲۶- فاضل آبی، حسن بن ابی طالب ابن ابی المجد الیوسفی، كشف الرموز في شرح مختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ هـ. ق .
- ۲۷- فاضل هندی، محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ. ق .
- ۲۸- فتاحی معصوم، سید حسین، مجموعه مقالات و گفتارهای دومین سمینار دیدگاه‌های اسلام در پزشکی، مشهد، دانشگاه علوم پزشکی مشهد، دبیرخانه دائمی سمینار دیدگاه‌های اسلام در پزشکی، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ش .
- ۲۹- \_\_\_\_\_، مجموعه مقالات و گفتارهای سومین همایش دیدگاه‌های اسلام در پزشکی، مشهد، معاونت پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی مشهد، دبیرخانه دائمی همایش دیدگاه‌های اسلام در پزشکی، چاپ اول، ۱۳۸۴ هـ. ش .
- ۳۰- فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف اسدی، ایضاح الفوائد في شرح اشکالات القواعد، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ. ش .
- ۳۱- فهمی، محمد عارف، الحدود بين الشريعة والقانون، طرابلس - ليبيا، مكتبة النور، ۱۳۹۲ هـ. ق .
- ۳۲- گنجینه استفتائات قضایی، قوه قضائیه، قم، دفتر آموزش روحانیون و تدوین متون فقه .

- ۳۳- مجلسی دوم، مولى محمد باقر بن مولى محمد تقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام.
- ۳۴- محقق حلى، نجم الدين جعفر بن حسن، المختصر النافع في فقه الإمامية، قم، مؤسسة المطبوعات الدينية، چاپ ششم، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- ۳۵- \_\_\_\_\_، المعتبر في شرح المختصر، قم، مؤسسه سيد الشهداء عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- ۳۶- \_\_\_\_\_، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، تهران، انتشارات استقلال، چاپ دوم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- ۳۷- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- ۳۸- مكارم شيرازى، ناصر، مجموعه استفتائات جديد.
- ۳۹- مؤمن قمى سبزوارى، على، جامع الخلاف والوفاق بين الإمامية وبين أئمة الحجاز والعراق، قم، زمينه سازان ظهور امام عصر(عج)، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ. ق.
- ۴۰- نجفى، محمد حسن بن باقر، جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، بيروت، دار إحياء التراث العربى، چاپ هفتم، ج ۴ و ۳۶ و ۴۲ و ۴۳.
- ۴۱- نراقى، مولى احمد بن محمد مهدى، مستند الشيعة في أحكام الشريعة، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۵ هـ. ق.
- ۴۲- نظرى توكلی، سعيد، الترفيع وزرع الاعضاء فى الفقه الاسلامى، مشهد، مؤسسة التابعة للآستانة الرضوية المقدسة، ۱۴۲۲ هـ. ق.
- ۴۳- نورى همدانى، حسين، هزار ويك مسأله فقهى.
- ۴۴- وليدى، محمد صالح، حقوق جزاى اختصاصى، ج ۲، تهران، انتشارات اميركبير، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ هـ. ش.